



دفتر شعر «همصدا با حلق اسماعیل» اثر سیدحسن حسینی را انتشارات سوره مهر پس از سال‌ها در ۱۵۶ صفحه به چاپ دوم رساند. این‌ دفتر یکی از دفترهای مشهور دهه ۶۰ بوده؛ دفتری که با شعرهایش نوع و جنس شعر انقلاب و شعر آیینی جدید را رقم زده است؛ دفتری در کنار دفترهای شعر فیض امین‌پور و سلمان هراتی که از پشتوانه‌هایی چون شعرهای طاهره سفارزاده و سیدعلی موسوی‌گرم‌رودی برخوردار بودند و این جمع شاعران در مجموع، همگی به نوعی وامدار نیما یوشیج و جریان شعر نیمایی. اما این پشتوانه‌ها و وامداری‌ها دلیل بر پیروی و تقلید نبودند، زیرا آثار اصیل بدون پشتوانه و وامداری ایجاد نمی‌شود، وقتی هم که خلق و ایجاد می‌شوند، استقلال خود را نیز به رخ می‌کشند؛ آن گونه که نسل‌های بعد روی شانه‌های آنان بتوانند استقلال خود را نیز به رخ بکشند، چنان که آنان بر شانه‌های شاعران پیش از خود. با این همه، چون نوع جنس شعر سیدحسن

حسینی، شکل و محتوایی از انقلاب و نگرش دینی انقلاب داشت، همین موضوع شعر او و قیصر و سلمان را به استقلال شعری نزدیک‌تر می‌کرد، اگرچه گرایش شاعران انقلاب به شعر کلاسیک به نوع گرایش و تفکر حوزه هنری و شاعران جوان انقلابی سال‌های اول انقلاب برمی‌گردد؛ شاعرانی که از یک سو تابع شرایط و انقلاب و سنت بودند و از سویی دیگر با جنبش ادبی نیما یوشیج نیز چندان بیگانه نبودند. از این رو است که نخستین دفترهای شعر شاعران انقلاب یا یکسره حاوی اشعار کلاسیک است، یا اینکه بار و تعداد اشعار کلاسیک بر اشعار نیمایی می‌چربد اما این چرپیدن در کتاب‌های سیدحسن و قیصر و سلمان، دفتر به دفتر کمتر می‌شود، تا آنجا که در دفترهای بعدی، سیدحسن به شعر سپید می‌رسد و قیصر به شعر نیمایی و سلمان نیز به شعر سپید؛ هر چند هر کدام از این ۳ شاعر تا آخر عمر دست از سرودن شعر کلاسیک برنداشتند اما مهم این بود که این ۳ نفر که نوگراترین و شاخص‌ترین

که کلمات «سلسله»، «بیدل»، «حیرانی»، «فانی»، «عرفان» و تعبیری نزدیک به «آب کم جو، تشنگی آور به دست» در سطرهایی نظیر: «از لب عطشان ببارانید و بارانی کنید». در غزل منادپر، خود نمادی از عرفان‌گرایی است و نمادهایش نماد عرفان تشییع.

بی‌شک اگر معارف عرفانی شاعر مستقیم‌وارد اشعارش نشود و بتواند نگاه او را از این مقوله در شعر برتاباند، می‌تواند دست شعر خود را خالی نگذارد. امروزه خالی بودن شعرها از حرف و سخنی که از شعر برآمده باشد، یا از تخیل و عاطفه سرشار باشد، بسیار کم است. اگرچه کشف‌های شاعرانه و شهودهای عارفانه در شعر نیز خود مقوله‌ای است که از شاعران بزرگ برمی‌آید و شاعرانی که بزرگی در آنان در حال حال آزمون و خطاست.

در شعر نخست دفتر «دل صُراحی» از کرامات شعری خبری نیست اما در وجه زبانی و نوع پرداخت کلام، تفاوت‌هایی – هرچند اندک – را بین اشعار بهار صدرزاده و بسیاری از بانوان آیینی‌سرا می‌بینیم، خاصه که این شعر در ستایش امام هشتم(ع) است و اشتراکات زبانی و غیره نیز بین شاعران – در ظاهر – باید طبیعی باشد اما شاعر این دفتر، این تفاوت‌های اندک را به این لحاظ نیز رعایت کرده است؛ خاصه در بیت اول که نقش اصلی را کلمات «تهران» و «خراسان» در آن بازی می‌کنند و تعبیر «خراسانی کردن هوای سرد تهران». شاید اگر همه ابیات با این نگاه و این تازگی پیش می‌رفت، این شعر در نوگرایی خود برتری می‌یافت، زیرا نوگرایی در شعر و تازگی در آن، فقط نو شدن و تازه‌گشتن نیست، بلکه این موضوع سبب استقلال شاعر در دستبایی به افق‌های دست‌نیافتنه خواهد شد؛ یعنی همان وظیفه اصلی شاعری؛ وگرنه «صورت زبیا را به گل تشبیه کردن» را که همه می‌دانند.

در هر حال، بهار صدرزاده برای رسیدن به استقلال در شاعری، باید بسیار فراتر از ابیات زیر پرواز کند: «خراسان کن هوای سرد تهران وجودم را من از مهر نگاهت برنمی‌دارم سجودم را اقامه می‌شود هر لحظه در روحم غزل‌هایی که از باب‌الرضا می‌گیرم اذن هر ورودم را هر ورودم را به صیقل دادن روحم در اعجازت کیوتروار می‌بالم به شوکت هر صعودم را…» شاعر این دفتر در شعر دوم کتاب، بازمی‌گردد به همان زبان معمول و مرسوم تکراری که اکثر شاعران

در آن گرفتارند؛ یعنی همان زبان مشترک تکراری شاعرانی که حرکت تازه‌ای نداشته و ندادند و مداوم در این دایره تکرار می‌شوند و جان مخاطبان شعر را با این همه تکرار – به جای تازه‌کردن – ملول می‌کنند. چنان شاعر اگر بخواهد برای عامه مردم هم شعر بگوید، باید مثل باباطاهر شعرش تازه و نو باشد، نه این‌گونه تکراری: «ای آیه‌آیه ذکر لب خاص و عامها سرچشمه صراحی والامقامها جاری شده به یمن حضور تو روشنی ای کوثر تمامی تام و تمام‌ها…»

مثلا در بیت زیر نیز منهای تعبیر «صحن دل» و «مجسم‌کردن شوق و شوکت وصل» که این دو نیز در اشعار دیگر شاعران یافت می‌شود، تمام بیت زیر که به اندازه ۲ بیت است، چیزی جز حرف‌های عادی و معمولی ندارد؛ چیزی جز حرف‌هایی که مردم عادی در گفتارهای خود می‌بمان می‌کنند. آیا وظیفه شاعر فقط وزن دادن به این‌گونه کلام است؛ حتی بی‌تزییق اندک‌روح عاطفی؟

«دلم از سنگ نیست آقاچان رنج بار فراق را کم کن صحن دل را حریم دیدارت شوکت وصل را مجسم کن»

بهار صدرزاده در غزل «شعاع خورشید» نیز در نشان دادن بعد عرفانی عاشورا موفق نیست زیرا در شعر آگاهانه‌گفتن از آفات است؛ آفتی که زبان و بیان را شعر نارسا می‌کند و لاجرم معنا و محتوا را؛ هرچند مفهوم را گاه به صورت غیرشعری و غیرشاعرانه بتواند برساند:

«بی‌وقفه باران بود عریان بود حیران بود حال غریبی در سکوت بعد توفان بود خون پیایی با جمال عشق می‌آمیخت جام جگر از جلوه باغ گلستان بود هربار سوز تازه‌ای از روم می‌انگیخت در چشم زینب لحظه‌ها آینه‌بندان بود از اتصال دیده با خورشید دریا گشت وقتی خورشید از شعاع خویش پنهان بود زیباترین تصویر تاریخ است اعجازش آن سر که در چشمان خواهر عشق عریان بود» این آفت بیشتر در ۲ مصراع «جام جگر از جلوه

غزل شاخص و امروزی مواجه است که نشان می‌دهد سیدحسن اگر خود را تنها وقف غزل سرودن می‌کرد، چه بسا از شاعران تراز اول غزل امروز می‌شد؛ یعنی تنها یک غزل مشهور او کافی است تا بر این امر صحه بگذارد. غزل کرامات نورانی» سیدحسن حسینی یکی از درخشان‌ترین غزل‌های معاصر است:

«هلا روز و شب فانی چشم تو دلم شد چراغانی چشم تو به مهمان شراب عطش می‌دهد شگفت است مهمانی چشم تو بنا را بر اصل خماری نهاد ز روز ازل بانی چشم تو پر از مثنوی‌های زندانه است شب شعر عرفانی چشم تو تویی قطب روحانی جان من منم سالک فانی چشم تو دلم نیمه‌شب‌ها قدم می‌زند در آفاق بارانی چشم تو شفا می‌دهد آشکارا به دل اشارات پنهانی چشم تو هلا توشه راه در یادان فماهیم توفانی چشم تو مرا جذب آیین آیینه کرد کرامات نورانی چشم تو از این پس مرید نگاه توام به آیات قرآنی چشم تو»

با یک شعر نیمایی سیدحسن در این دفتر کافی است تا نشان‌های باشد که اگر می‌خواست و خودش را وقف سرودن شعر نیمایی می‌کرد، چه بسا می‌توانست در شعر نیمایی از سرآمدان امروز باشد؛ مثلا با شعر «عاشقانه»:

رویش ستاره در کویر شام تار را رهنورد دشت‌های عاشقی! پر ز باهه سپیده باد جام تو ای که چون غزال تشنه آب تازه می‌خورد مزرع دلم ز جاری کلام تو در غبار گام تو چاره فسوتگران و رهزان در حلق مرگ رخ نَهفتن است من که تشنه‌ام زلالی از سپیده را من که جست‌وجوگرم

سرودهای ناشنیده را شعر من که عاشقم همیشه از تو گفتن است ای که در بهار سبز نام تو رسالت گل محمدی شکفتن است!

شاعری که در رباعی نو نیز از سرآمدان است و از پیشگامان رباعی امروز، نه تنها با رباعیات دفتر شعر «همصدا با حلق اسماعیل» که بسیاری از آنها هنوز هم شاخص و درخشانند؛ مثل رباعی «قنوت»: «دریا به طلب از برهوت تو گذشت یک قافله نعره در سکوت تو گذشت آن روز اگرچه تشنه بودی، اما صد رشته قنات در قنوت تو گذشت»

پس این رباعی که نخستین دفتر شعر سیدحسن حسینی نامش را وامدار آن است؛ رباعی «لیبک»:

«اینان که به خلق و خوی اسماعیلند در حادثه آبروی اسماعیلند در گفتن لیبک به پیغمبر تیغ بی‌تاب‌تر از گلوی اسماعیلند» شاعری که نه تنها با رباعیات دفتر شعر «همصدا با حلق اسماعیل»، بلکه با رباعی‌هایی که سال‌ها بعد با «آینه» همراه بود و جلوه‌های عرفانی و لحظات کشف و شهود در آنها قابل مشاهده؛ رباعیاتی نظیر رباعی زیر:

«دست تو درمی‌گشود در آینه بر حیرت ما فرزد در آینه رفتیم به دیدار خود اما دیدیم غیر از تو کسی نبود در آینه» یا این رباعی سوررئالیستی: «یک شب شب پر هراس در آینه من بودم و باغ و یاس در آینه سر از تن گنجه‌های نورانی چید چرخیدن عکس داس در آینه» و رباعیاتی از این دست درخشان و عرفانی. سید حسن حسینی که در نهایت در شعر سپید نیز با دفتر شعر عاشورایی «گنجشک و جبرئیل» نیز در شعر سپید آیینی و عاشورایی از سرآمدان و شاخصان شد و شعرهای درخشانی از این دست سرود؛ شعرهایی با نام «راز شهید»:

به گونه ماه

نگاهی به دفتر شعر «همصدا با حلق اسماعیل» سروده سیدحسن حسینی

# بی‌تاب‌تر از گلوی اسماعیل

| وارث گیلانی |

نامت زبازد آسمان‌ها بود و پیمان برادری‌ات با جبل نور چون آبه‌های جهاد محکم تو آن راز رشیدی که روزی فرات بر لب‌ت آورد و ساعتی بعد در باران متواتر پولاد بریده بریده افشا شدی و باد تو را با شمام خیمه‌گاه در میان نهاد و انتظار در بهت کودکانه حرم طولانی شد تو آن راز رشیدی که روزی فرات بر لب‌ت آورد و کنار درک تو کوه از کمر شکست»

و شعرهای سپید درخشان دیگر از دفتر «گنجشک و جبرئیل»: از جمله شعر زیر: «سکوت

سنگین و پریهاهو صف می‌آراست گلوی شورشی تو – در خط مقدم فریاد –

بر یال ذوالجنح باد دستنی دوباره می‌کشید و زیر تابش خورشید آه از نهاد علقمه برخاست! سکوت سنگین و پریهاهو در هم می‌شکست گلوی شورشی تو بر یال ذوالجنح باد شتک می‌زد علقمه – سرخ و سیراب – در زیر زانوان تو می‌غلغلتد و خورشید بر کوهان کوه‌های برهنه به اسارت می‌رفت.»

نگاهی به دفتر شعر «دل صُراحی» اثر بهار صدرزاده

# گر بلاپیوسته‌هی بارد

ببر به‌سوی خودت شوق آسمان مرا چه بادهای غربیی تکاندن روحم را بده نسیم حیاتی غم خزان مرا بکن مس دل ما را طلا چو گنبد خویش که حلقه حلقه فروغ تو کهکشان مرا به سلسله به تبسم به شعر بنوازند مغنیان غریب و نقاره‌خوان مرا من عاشقی که به شوق زیارت آمده‌ام که بال و پر بدهی آهوی دوان مرا»

در بخش دوم «دل صُراحی» از ۲–۳ شعر نیمایی روه‌رویییم و بیش از ۲۰ شعر سپید که شعرهای نیمایی بیشتر ساختگی و مصنوعی به نظر می‌رسند، یعنی از قافیه‌پردازهایشان این تصنع فاش می‌شود: «از خیالی که مرا می‌جوید تا به سرمنزل بود سطح صیقل‌زده بود و نبود طرح مرطوب شبی از شنیم جان جاناته ماه سُکر دلدادگی و طرز نگاه چه پریشان بود آه»

به قافیه‌های «قلم» و «شنیم»، خاصه ۳ قافیه «ماه» و «نگاه» و «آه» پنگرید و نیز آوردن «بود» و «نبود» در دو سطر چسبیده به هم (۲ کلمه شبیه این دو که هم‌قافیه نیستند، به جای موسیقی، تبدیل به ضدموسیقی شده و ایجاد تنافر می‌کند). این مصنوع بودن آنجا بیشتر خود را نشان می‌دهد که شاعر ۳ قافیه را با فاصله کم و نزدیک در شعر نیمایی بیابد، باید طبیعی بیاید و در تناسب با فاصلهای که کلیت و فرم و ساختار شعر تعیین می‌کند. در این صورت است که مخاطب موسیقی شعر نیمایی را درک می‌کند، نه به این صورت سطحی و شلخته که علاوه بر این، تحت تاثیر مستقیم شعر سهراب هم است و حتی از تعبیر اشعار سهراب هم نگذشته؛ تعبیری نظیر «لب ادراک» و «طرح مرطوب» و سطرهای مشابه شعر و زبان سهراب:

شعر نیمایی دیگر این دفتر که به بحر طویل می‌ماند و شعرهای سپیدش نیز به نثر ادبی: «دلَم هوای نم باران کرده و عطر بسم‌الله و دیوارهای کاه‌گلی که از قد من کوتاه‌تر باشند و خورشید تا روشنایش مرا از جا بلند کند تا صبح پیاله شرابم را با طعم نغنا درآمیزم…».



چهارشنبه ۲۷ تیر ۱۴۰۳  
وطن‌امروز | شماره ۴۰۸۶

## شعر و ادب |